

و چهار کوب خورد و با پن تنزل خوان که از اعراض سماک گویند و برین شکر دروزه و
 خیاره چنانچه و چوبی که عدوان کنار ای جا بکشد بعد از آنکه بنک کوفته باشد و با کوبی
 و بر اندکی پشت قدیم در سایه بان گذارنی سازند و چوبی که آب صفت بر آن است
 و آب خوردند و آسایشانه مرغ و بر آوردن بنا و بجای میهم شدن و بسنگ کردن
 چاه و درج کردن زردن و لادن شدن و عدول کردن از چیزی و باقیم گوشت
 یک طرف کردن و پوشان گوشت هر دو طوط **عویش** هو ج زون و کرانه و خانه
 که از برگ درخت و گیاه سازند برای سایه و نام شکر است بصر که اکنون خراب است
عش با لیمو و کشیدنیان مرکه گوشت و چیزی اندک که کردن چیز و چیز اندک
 و طلب کردن و فراهم آوردن و کوب کردن و زردن و رقیق و و جتن بر این را و
 لازم شدن مرغ یا شمشیر خود و با لیمو آسایشانه مرغ که از زمینهای خوب بر شاخ در
 سازند نام شاعر است و حق کسی **عش** بهشتان تشنه شدن و تشنگی با لیمو
 و کزک تشنه و لیمو طایفه آمده و بکری طایفه آن جای که آب **عطاش** با کشتن گلهان
 و با لیمو چارهی تشنگی که هر چند آب خورده شود و تشنگی نرود و **عشش** با لیمو جمع کردن
عشش با لیمو فراهم آوردن مال خردان خوب و صوبه درخت ارک و طایفه
 جنای انگور و نرزه است و بدین معنی لیمو قافله نر زنده **عکش** پیچیده شدن و برین
 موی و پیچیده و انبوه شدن گیاه و موی پیچیده و در میان شدن رگی و محرک کردن و با
 و تن خابوت و فراهم آوردن چیزی و گرد کردن گلهان نگاه و دستاوردن بندهایی
عکاش با لیمو و تشنه دیدن کاف و کابوت یا عکبوت نو و خانه حکیمت و نام کوبیت
 و با لیمو نام مردی **عشش** با لیمو زینتن و زردن بی همه چیز موافق و بعضی صغفا
 بصر و رفتن باشک گزند و قاتل بود اسط **عشش** عشق در آن چیز بر او از ج بر کند
 و ثابت داشتن و بر زردن و پیش خوردن **عشش** با لیمو زنگاری و زنگاری
 (ان)

کردن و با کشتن مردی **عیاش** با لیمو تشنه دیدن یا خوب زنگاری گفته و نام مردی
عج الصاد عین با لیمو هموار بار و عدول بودن هو و بی آرام شدن تشنه و بعضی
 تشنه شدن و تغیر یافتن بوی خانه و گیاه از چیزی و چیزی در آن **عوام** با کسر
 یا برق و رعد و برق درخشیدن و بزرگ کردن تشنه **عصص** با لیمو و پنجه هر دو عین
 استخوان حج دم که از او مغز که سینه و سردانک **عصر** با لیمو وقت بیدار شدن و پنجه
 چیزی و با لیمو سینه شکم شدن **عقص** با لیمو ناز و در نظرش پوست پاره لیکن در آن
 در بر کردن و دست ما چیدن و بعضی گفته اند درخت بلوط است که لیکن بلوط که در گیاه
 ماز و بعضی تن چیده که در پی در پی با لیمو و کزک چیزی که کوزه زنگار باشد **عفا** با کسر
 پوست پاره که سر طوط بان تند و نظری که در آن جرم و خرقة و آنچه از راه یا فز شود
 نگاه دارند **عقص** با لیمو با لیمو و چیدن موی و کلا کردن آن و بعضی تن چیدن و بعضی
 و با لیمو و کزک قاف بدخلق و چیدن و بسته ریک سخت که در دوره باشد **عفا** با کسر
 موی پیچیده و کرانه و در شش که اطراف کبوتر با بدان استوار است **عکس** با لیمو ناز
 کردن و بعضی تن بدخود شدن و در آن شدن چار با **عصص** با لیمو نوبت از طعنه
 و با لیمو و کسریم حریف خوردن چیزی ترس **عویش** بعضی تن دشوار شدن و سخت شدن
 چیزی و چیدن کار بر ختم **عویص** شعری که استخارج معنی از آن دشوار باشد و سخن
 غیب و دشوار و بجای سخن و کار دشوار و زمین سخت و بجای سخن و بعضی توهه که
اعیص با کسر سخت بسیار در هم پیچیده و اصل نام بسره حضرت سخن عیادت سلام کرد
 میان از اولاد او و **عصاد عریض** با لیمو رحمت و شام و بعضی اول و را بر آمده
 در هر چیز از زرد و سیم باشد و صحن در روی کوه و گرداگرد آتشفشان گویند و لیمو
 کوه و کوه که گویند و کوه است بغا رس و فراخ و پنهان و ادبی و سرد کردن که گاه در آن
 اسبطن و بعد از بسکه و کسر نر زنده و دیوانگی و مردن آدمی بجز چارهی و صفتی از آن

حقیقت ازین است
 که در این کتاب
 از کتب طب است